قافیه و عروض

تالیف

ملک الشعرا بیتاب

(۱۳۳۳)

مفتاح الغموض

در

قافیه و عروض

تألیف

ملک الشعرا بیتاب

از نشرات فاکولته ادبیات

جوزا ۱۳۳۳



ملک الشعرا (بیتاب)

بسم الله الرحمن الرحیم

از آنجا که شعر سخن موزون است اهل فن برای سنجیدن آن وزن مقرر کرده اند تا موزون از ناموزون امتیاز یابد پس علمی که از وزن اشعار بیان میکند عروض (۱) نام دارد.

ارکان عروض که آنرا افاعیل وتفاعیل نیز خوانند ده است: — فعولن فاعلن - مفاعیلن - فاعلاتن - فاع لاتن - مستفعلن - مستفع لن - متفاعلن مفاعلتن - مفعولات.

وافاعیل هم مرکب اند از سبب - وتد وفاصله (۲)

۱ — سبب کلمه دوحرفی را گویند پس اگر حرف دوم آن ساکن است مانند: — بر - در - سر - فا - عی - لن. سبب خفیف است والا ثقیل مانند همه - ره - وهای مختفی در شمار نباشد.

۲ — وتد کلمه سه حرفی را گویند پس اگر دو حرف اول آن متحرك است وسوم ساکن وتد مجموع یا مقرون نامدارد مثل چمن، سمن، فعو - مفا واگر حرف اول وآخر متحرك ومیانه ساکن است وتد مفروق خوانند مانند لاله، ژاله.

---

(۱) — وجه تسمیه عروض رادو چیز گفته اند یکی آنکه عروض نام مکه معظمه است چون خلیل ابن احمد این علم رادر مکه کشف کرده تبرکا آن نام را برین گذاشت ودوم اینکه عروض رابمعنی معروض الیه گرفته اند یعنی عرض کرده شده شعر میباشد.

(۲) اصطلاحات عروض اکثرا از اسباب خیمه گرفته شده چنانکه سبب بمعنی ریسمان وتد ومیخ فاصله پرده میان خیمه است.

۳ ـ فا صله نیز دو نوع ا ست فا صله‌صغری و فا صله کبری فا صله صغرا کلمه چهار حرفی ا ست که سه حرف اول آ ن متحرك وآ خرین سا کن است مانند ، صنما ، متفا وفا صله کبری کلمه پنج حرفی ا ست که چهار حرف اول آ ن متوا لیا متحرك ا ست چون : بز نمش ، شکنمش ا گر چه فا صله چندان کثیرا لا ستعمال نبوده اکثر همان سبب خفیف و ثقیل ازان‌نیا بت میکنند و مثال همه در ین بیت جمع ا ست.

از سر کو ی وفا قد می‌نگذ ر ی جز رخ اهل صفا بکسی ننگری

اکنون که سبب ووتد وفا صله را بشناختی میتوا نی خودت گوئی : فعو لن مرکب است از وتد مجموع وسبب خفیف.

فا علن مرکب ا ست ازسبب خفیف ووتد مجموع ، مفاعیلن مرکب است ازوتد مجموع ودوسبب خفیف ، مستفعلن مرکب ا ست از دوسبب خفیف ویک وتد مجموع ، فا علا تن مرکب است از یک سبب خفیف ویک وتد مجموع ویک سبب خفیف ، متفا علن مرکب ا ست از یک فاصله صغری ویک وتد مجموع یا یک سبب ثقیل ویک سبب خفیف ویک وتد مجموع این ا ست معنی آن سخن که گفتم فا صله چندان مستعمل نیست وسبب ازان نیابت میکند .

مفا علتن بر عکس متفا علن مرکب ا ست از وتد مجموع وفا صله‌صغری ؛ مفعولات مرکب ا ست از دوسبب خفیف ویک وتد مفروق .

فاع لا تن مرکب ا ست از یک وتد مفروق ودوسبب خفیف ، مستفع لن ، مرکب ا ست از یک سبب خفیف ویک وتد مفروق ویک سبب خفیف .

بیا ن زحا ف

ا کثر در ا فا عیل تغیرا تی روی مید هد از قبیل کمی وزیا د تی ودر اصطلاح

آ نرا زحاف (۱) خوانند پس اگر بعد ازوقوع زحاف آن رکن نا مانوس گردد تبدیل شود به مانوس والا خیر، اگرچه تعداد زحاف بسیار است چون این مختصر گنجایش آنرا ندارد اکتفا میکند بزحاف کثیرالوقوع : —

۱ — اضمار (۲) ساکن نمودن حرف دوم سبب ثقیل است . چنانکه تای متفاعلن ساکن گردد و بجایش مستفعلن آرند .

۲ — خبن (۳) حذف حرف دوم سبب خفیف است که در آغاز رکن واقع شده باشد پس فاعلاتن فعلاتن گردد و فاعلن، فعلن، و مستفعلن، متفعلن پس تبدیل شود به مفاعلن، ومفعولات، معولات گردد وبه فعولات بدل گردد .

۳ — طی (٤) حذف یکحرف ازسبب خفیف است درحالیکه چهارم جا واقع شده باشد پس مستفعلن، مستعلن گردد وبجایش مفتعلن آرند . ومفعولات مفعلات گردد وبجایش فاعلات آرند.

٤ — قبض (٥) حذف حرف ساکن سبب خفیف است وقتیکه به شمار پنجم آید پس فعولن، فعول گردد ومفاعیلن، مفاعلن .

٥ — کف (٦) حذف هفتم حرف سبب خفیف است چنانکه مفاعیلن مفاعیل گردد وفاعلاتن، فاعلات .

٦ — قصر (۷) حذف حرف پنجم یا هفتم ازسبب خفیف است با سکان ماقبل آخرپس مفاعیلن مفاعیل گردد وفاعلاتن فاعلات وفعولن فعول

(۱) زحاف جمع زحف است به معنی دورافتادن ازاصل ونیز بنقصان رسیدن تیر ازنشان است چنانکه تیراول ازنشان قدری دورافتد وباز بقوت خود به هدف رسد . (۲) اضمار بمعنی لاغرساختن اسپ است . (۳) خبن پنهان کردن ونزد بعضی دوختن دامن است برای کوتاه ساختن (٤) طی راه پیمودن (٥) قبض به پنجه گرفتن . (٦) کف به معنی باز داشتن (۷) قصر بمعنی کوتاه کردن

۷ ـ حذف (۱) اسقاط سبب خفیف است از آخر رکن پس فعولن فعو گردد وتبدیل شود به فعل ومفاعیلن مفاعی گردد وتبدیل شود به فعولن وفاعلاتن فاعلا گردد وبجایش فاعلن آرند.

۸ ـ قطع (۲) حذف یکحرف آخر وتد مجموع واسکان ما قبل آنست پس مستفعلن مستفعل گردد وبجایش مفعولن آرند ومتفاعلن متفاعل گردد وبجایش فعلاتن آرند وفاعلن فاعل گردد وبجایش فعلن نهند وفاعلاتن راچنین قطع کنند که اول سبب خفیف را از آخرش اندازند که فاعلا گردد بعد ازان قرار قاعده مقرره الف راکه در آخر وتد مفروق است حذف کنند فاعل گردد وبجایش فعلن آرند بسکون عین.

۹ ـ خرم (۳) حذف حرف اول وتد مجموع است بشرطیکه در اول رکن واقع شده باشد چنانکه مفاعیلن فاعیلن گردد وبه مفعولن تبدیل شود وفعولن عولن گردد وبه فعلن تبدیل شود. وخرم فعولن را ثلم گویند.

۱۰ ـ وقف (٤) اسکان آخر وتد مفروق است پس مفعولات مفعولات گردد وبجایش مفعولان آرند.

۱۱ ـ کسف (٥) حذف آخر وتد مفروق است چنانکه مفعولات مفعولا گردد وبجایش مفعولن آرند.

۱۲ ـ صلم (٦) اسقاط وتد مفروق است پس مفعولات مفعوگردد وبجایش فعلن نهند.

۱۳ ـ ثلم (۷) خرم فعولن است که عولن گردد وبجایش فعلن آرند با سکون عین.

---

(۱) حذف بمعنی انداختن است (۲) قطع بمعنی بریدن. (۳) شکافتن پره بینی. (٤) وقف به معنی ایستادن. (٥) کسف بمعنی بریدن پاشنه شتر. (٦) صلم گوش از بیخ بریدن است. ۷) ثلم رخنه کردن.

۱۴ ــ شتر (۱) جمع خرم وقبض است یعنی حذف حرف اول و پنجم ز : مفا عیلن چنا نکه فا علن گردد .

۱۵ ــ خرب (۲) جمع خرم وکف است یعنی حذف حرف اول وهفتم ، مفا عیلن چنا نکه فا عل گردد وتبدیل شود به مفعولن .

۱۶ ــ شکل (۳) جمع خبن وکف است درفا علا تن چنا نکه فعلات گردد .

۱۷ ــ جدع (۴) حذف هر د وسبب است از مفعولات با اسکان تای آن که لات گردد وبه فاع بدل شود .

۱۸ ــ نحر (۵) حذف هردوسبب وتای مفعولات باشد که لا گردد پس به فع بدل گردد .

۱۹ ــ تسبیغ (۶) زیاده کردن الف است درسبب خفیف که درآخر رکن باشد چنا نکه مفا عیلن مفا عیلان گردد و فعولن فعولان وفا علا تن ، فا علا تان پس به فا علییان تبدیل شود .

۲۰ ــ اذاله (۷) زیاده کردن الف است در وتد مجموع آخر رکن چنا نکه مستفعلن . مستفلان گردد ومتفا علن ، متفا علان وفا علن فا علان .

دربحری که زحاف واقع نشود آنرا سالم خوانند . واگر زحاف واقع شود مزاحف گویند وبنام همان زحاف آنرا یاد کنند مثلا مخبون ، مقبوض ، مطوی ، مکفوف ، مقصور ، مشکول ، محذوف ، مقطوع ، موقوف ، مکسوف ، مجدوع ، منحور مذال ، مضمر ، مسبغ ، اخرب ، اشتر ، اثلم ، اصلم ، اخرم .

---

(۱) شتربرگشتگی پلک وبریده شده. (۲) خرب ویران شدن. (۳) شکل پای بهایم را بریسمان بستن (۴) جدع بینی و گوش ، دست بریدن . (۵) شترکشتن وبرسینه زخم زدن را گویند . (۶) تسبیغ بچه افگندن شتر که بزادن نزدیک باشد و تمام کشودن و سبغ که ثلاثی مجرد است از آن به معنی فراخ شدن نعمت باشد . (۷) اذاله دراز کردن دامن را گویند .

برای سهولت وزود یافتن زحاف، این جدول را ملاحظه کنید

فاعلاتن

نام زحاف	تغیر	تبدیل
خبن	فعلاتن	—
کف	فاعلات	—
قصر	فاعلات	—
حذف	فاعلا —	فاعلن
شکل	فعلات	—
قطع	فاعل —	فعلن
تسبیغ	فاعلاتان —	فاعلیان

مفاعیلن

نام زحاف	تغیر	تبدیل
قبض	مفاعلن	—
کف	مفاعیل و بضم لام	
قصر	مفاعیل بسکون لام	
حذف	مفاعی —	فعولن
خرب	فاعیل —	مفعول
خرم	فاعیلن —	مفعولن
شتر	فاعلن —	—
تسبیغ	مفاعیلان	—

فعولن

نام زحاف	تغیر	تبدیل
قبض	فعول بضم لام	
قصر	فعول بسکون لام	
حذف	فعو	فعل
خرم یاثلم	عولن	فعولن

مفعولات

نام زحاف	تغیر	تبدیل
خبن	معولات —	فعولات
طی	مفعلات —	فاعلات
صلم	مفعو —	فعلن
کسف	مفعولا —	مفعولن
وقف	مفعولات —	مفعولان
جدع	لات —	فاع
نحر	لا —	فع

مستفعلن

نام زحاف	تغیر	تبدیل
خبن	متفعلن —	مفاعلن
طی	مستعلن —	مفتعلن
قطع	مستفعل —	مفعولن
اذاله	مستفعلان	—

فاعلن

نام زحاف	تغیر	تبدیل
خبن	فعلن بکسر عین	
قطع	فاعل —	فعلن
اذاله	فاعلان	—

بحور یکه از تکرار و ترکیب افاعیل صورت میپذیرند جمله (۱۹) ودرین قطعه جمع است:

رجز خفیف و رمل منسرح دگر مجتس

بسیط وکامل ووافر هزج طویل ومدید

مشاکل و متقارب سریع ومقتضب است

مضارع و متدارك قریب وبا ز جدید

از بحور فوق طویل و بسیط و مدید ووافرو کامل مخصوص شعرای عرب است وفارسی زبانان خیلی کم دران شنا کرده اندو بجز قریب و جدید ومشا کل اگر چه اختراع کرده شعرای فارسی است. باوجود آن نیز بطور نمونه ازانها نظمی بدست نیاید چه شعرا باین سه بحر چندان شعر نگفته اند ودر یازده بحر باقی مانده که بین عرب و فارسی مشترک است شعرای فارسی زبان داد سخنوری داده بعضی را سالم و مزاحف و بعضی را تنها مزاحف روی کار آورده اند .

اول : -- بحرهائیکه از تکرار افاعیل صورت میگیرند :

۱ -- بحر هزج از ۸ مفاعیلن .

۲ -- بحر رجز از ۸ مستفعلن .

۳ -- بحررمل از ۸ فاعلاتن .

٤ -- بحرتقارب از ۸ فعولن .

٥ -- بحر کامل از ۸ متفاعلن .

٦ -- بحر وافر از ۸ مفاعلتن .

۷ -- بحر متدارك از ۸ فاعلن .

دوم : بحر هائیکه از ترکیب افاعیل تشکیل مییابند : --

۱ -- بحر مضارع از ٤ مفاعیلن فاع لاتن .

۲ -- بحر مجتث از ٤ مستفعلن فاعلاتن .

۳ -- بحر منسرح از ٤ مستفعلن مفعولات .

٤ -- بحر مقتضب از ٤ مفعولات مستفعلن .

٥ -- بحر طویل از ٤ فعولن مفاعیلن .

٦ — بحر بسیط از ٤ مستفعلن فاعلن .

۷ — بحر مدید از ٤ فاعلاتن فاعلن .

۸ — بحر سریع از ۲ مستفعلن مستفعلن مفعولات.

۹ — بحر خفیف از ۲ فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن .

۱۰ — بحر قریب از ۲ مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن .

۱۱ — بحر جدید از ۲ فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن .

۱۲ — بحر مشاکل از ۲ فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن .

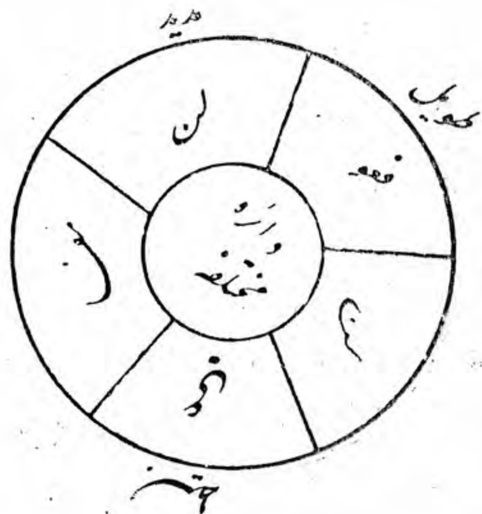
چون بحور فوق یکی از دیگری بتقدیم و تاخیر جزوی برجزوی منفک شده برای سهولت تفهیم آن خلیل ابن احمد که واضع این علم است پنج دائره وضع کرده است و برای هر یک نامی مناسب آن گذاشته :

— دائره مختلفه و وجه تسمیه اش آنست که در اجزای آن اختلاف است یعنی مرکب از رکن خماسی و سباعی و مشتمل سه بحر است:

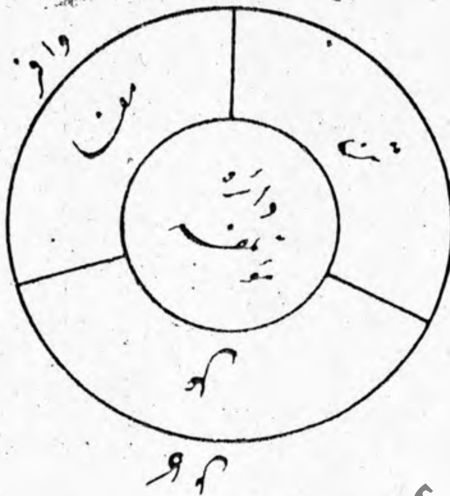
۱ — بحر طویل و اجزایش دو بار فعولن مفاعیلن است.

۲ — بحر مدید، اجزایش دوبار فاعلاتن فاعلن است .

۳ — بحر بسیط از دو بار مستفعلن فاعلن صورت می پذیرد .



۲ ــ دائره موتلفه ووجه تسمیه اش آنست که بین اجزای آن ایتلاف است چراکه ارکانش تنها سباعی است ودارای دوبحر باشد:



۱ -- بحر وافروزنش دوبار مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن .

۲ــ بحرکامل وزنش دوبار متفاعلن متفا علن متفاعلن .

۳ ــ دائره مجتلبه ووجه تسمیه اش آنست که ماخوذ از دائره مختلفه و بعض اجزای آنرا به خود جلب کرده ودارای سه‌بحر است .



۱ــهزج واز ٦ مفاعیلن حاصل آید

۲ــرجز « « ٦ مستفعلن « «

۳ــرمل « « فا علاتن « «

٤ ــ دائره مشتبهه که‌بحر هایش باهم شبیه اند ودارای شش بحراست :

۱ -- سریع وزنش دو بار مستفعلن مستفعلن مفعولات .

۲ – بحر مقتضب وز نش دو بار مفعولات مستفعلن مستفعلن.



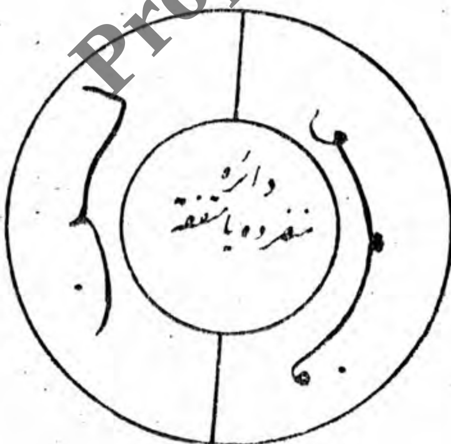
۳ – بحر منسرح وزنش دو بار مستفعلن مفعو لات مستفعلن .

٤ – بحر خفیف وزنش دو بار فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن .

٥ – بحر مجتث وزنش دو بار مستفعلن فاعلاتن مستفعلن .

٦ – بحر مضارع وزنش دو بار مفاعیلن فاع لاتن مفاعیلن .

٥ – دائره منفرده ووجه تسمیه اش انست که خلیل بن احمد تنها یک بحر تقارب را درو وضع کرده وارکانش از تکرار فعولن باشد اما ابوالحسن اخفش از معکوس آن بحر متدارك را استخراج نموده وآن از تکرار فاعلن پیدا شود . بنا برین دائره متفقه نیز نام دارد چرا که در اجزا موافق اند . زیرا فاعلن فرع فعولن است.



تبصره : شان دیک امریکائی رسانه درفن عروض بزبان عربی نوشته مسمی به «محیط الد ائره» و در بعضی د وائردو بحر سه بحر د یگر را مهمل آ ن قرار داده و نامی برا یش نوشته و گفته است که عرب اصیل در ین بحر ها شعر نسروده اگر بعضی سروده مولد ین سروده اند از آن جمله ا ست بحر ممتد که ازدا ئره مختلفه بروزن فاعلی فاعلاتن فاعلن۔فاعلاتن استخرا ج کرده .

و بحر متو فر که از دائره موتلفه برآورده ووزنش را فاعلاتک فاعلاتن فاعلاتک گفته وچون بهدا ئره مشتبهه رسیده میگوید مهمل این دائره سه است :

۱ ــ بحر متئد که بروزن فاعلاتن فاعلاتن مستفع لن دوبار فارسیان این را بحر جد ید میگویند .

۲ ــ بحر منسرد بروزن مفاعیلن مفا عیلن فاعلاتن که فار سیان بحر قریب نام نهاده اند .

۳ ــ بحر مطرد بروزن فا ع لاتن مفاعیلن مفاعیلن که اهل فرس بحر مشا کل خوانند ش .

بیت هشت رکنی را مثمن گویند و شش رکنی را مسدس و چهار رکنی را مربــع. رکن اول مصرع نخستین را صــدر و اخرش را عروض گــویند همچنین رکن اول مصرع دوم ابتدأ و رکن اخر آن ضرب یا عجزنام دارد ـــ و هرچه در بین صدر و عروض و ابتدا و ضرب است حشو خوا نند و بیت چها ر رکنی را حشو نبا شد مثلا در ین بیت مو ءلف :

درین صحرا ا گرکا می من نا کا م میخوا هم همین با خود غزا ل چشم اورا را م میخواهم که تقطیعش چنین میشو د :

دری صحرا ــ	ا گر کامی ــ	منی نا کا	م میخواهم
مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن	مفاعیلن
همی باخد ــ	غزالیچش ــ	ما و را را ـــ	م میخاهم

مفاعیلن اول مصرع اول صدر و مفاعیلن آخر آن عروض است و آنچه بین صدر و عروض است یعنی مفاعیلن سوم و چهارم حشو باشد همچنین مفاعیلن مصرع دوم ابتدا و مفاعیلن آخر آن ضرب دو مفاعیلن باقی مانده حشو است.

تقطیع

تقطیع پاره پاره کردن اجزای بیت است مطابق ارکان اصلی آن چنانکه متحرک مقابل متحرک و ساکن برابر ساکن آید و در تقطیع حروف ملفوظه معتبر است نه مکتوبه بنابران میشود که حروف یک مصرع بیتی از مصرع دیگر در کتابت زیاده باشد و در وزن اصلی فرقی نکند چنانکه درین بیت :

نشست سرور اهل کرم بمجلس خاص   دو خوان سه خوان دو سه خوان خواست خان چه خوان که نخواست.

میبینید که حروف مصرع دوم تقریباً دو چند مصرع اول است مگر چون اکثر آن به تلفظ نمی آید از وزن اصلی خارج نشده و تقطیعش قرار ذیل است :

نشست سر — ورا هلی — کرم بمج — لس خاص —

مفاعلن   فعلاتن   مفاعلن   فعلات

دخا سخا   د سخا خا   سخا چخا   کنخا س

از بیت مذکور واوها و های مختفی و نونهای ساکن و حرفهای ساکن سوم که (۱۹) حرف میشود در تقطیع ساقط گردیده چراکه در تلفظ نمی آیند.

« در تقطیع قواعد ذیل را باید رعایت کرد :

حروف ملفوظه غیر مکتوبه :

۱ — از اشباع فتحه الف و از اشباع ضمه واو و از اشباع کسره یا پیدا میشود چنانکه لفظ آمد بروزن فعلن و داود بروزن فعلان است. وچون کسره نون من درین بیت.

من بیدل‌نیم آ ئینه‌لیک‌ازساده لوحی ها بخوبان‌نسبتی دارم که‌باید‌گفت بیدر دم

۲ ــ حرف مشد د دو حرف حسا ب شو د چنا نکه لفظ فرخ وخرم را د رتقطیع (فررخ ، خررم) نویسند .

حروف مکتوبه غیر ملفوظه :

۱ ــ ا لف و صل ا ست که درمیا ن دوکلمه وا قع شود وحرکتش را به حرف ما قبل او د هند چنا نکه درین بیت مو لف :

ای شوخ چرا این قدرت میل شرا ب ا ست تامی برسد پیش‌لب لعل توآب‌است

و در تقطیع به شمار نیا ید چون :

ای شوخ	چرا این	درت میل	شرا بست
مفعول	مفا عیل	مفا عیل	مفا عیل
تا میب	رسد پیش	لبی لعل	تا آ بست

که ا لف ها ی کلمه ا ست درتقطیع افتا ده .

وا گرا لف آ ن بر عا یت وزن ملفوظ شود سا قط نگر دد .

بجان آ مد دلم ازدست غم‌درکنج تنهائی چرای آرزوی جان‌مشتقان نمی‌آیی

۲ ــ واوسه قسم ا ست :

آ) واوعطف که درمیا ن د وکلمه وا قع میبا شد چنا نکه درین وان ودل وجان ، پس ا گر ملفوظ نشود سا قط گر دد :

دل وجانم‌بتو مشغو ل ونظر درچپ ورا ست تاندا نندحریفان که گرفتار تو ام

دل جا نم	بت مشغو	لنظر د ر	چپ را س
فعلا تن	فعلا تن	فعلا تن	فعلات
تا ندا نن	د حریفا	کگرفتا	رتاءم (فعلن)

و در صورت ملفوظ شود سا قط نگر دد چون :

دل و د ینم دل و د ینم ببر ده است بر و دوشش بر و دوشش برو دوش

د لود ینم　　د لود ینم　　ببر دست

مفا عیلن　　مفا عیلن　　مفا عیل

برودوشش　　برودوشش　　برودوش

ب) واو بیا ن ضمه ما قبل ا ست وان ا کثراً سا قط گردد چنا نکه د رلفظ(دو چون ، تو) ما نند :

همچوتوکودرد وسرا د یگری.

همچت کو　　درد سرا　　د یگری

مفتعلن　　مفتعلن　　فا علن

مگر و قتیکه در تلفظ آ ید سا قط نشود چنا نکه درین مصرع : دیگری درد وسرا کو مثل تو.

د یگری در　　دوسرا کو　　مثل تو

فا علا تن　　فا علا تن　　فا علن

ج) واوا شمام که بعد ازحرف (خ) نوشته میشود : خواب وخورخوا جه منی خوش بود .

خاب خری　　خا جیمن　　خوش بود

مفتعلن　　مفتعلن　　فا علن

سوم ها ی مختفی که دربین مصرع بود ا گرملفوظ نشود سا قط گردد (چون : گریه کردم خنده کردی.

تقطیعش : گریه‌کردم فا علا تن خنده کردی فا علا تن . با شد .

ا ما ا گرملفوظ میشد درتقطیع به صورت یا نوشته میشود مثل :

گریه من‌خنده او : گریه من فا علا تن خند یه او فا علا تن .

ولی ا گردرآ خرمصرع بیا ید یا دروسط مقا بل حرف سا کن وا قع شود سا قط نگردد مثا ل اول :

چشمت بنگاه و لب بخنده   باد ا م شکسته پسته خسته

چشمت ب   نگاه لب   بخنده

مفعول   مفا علعن   فعو لن

با دام   شکستپس   تخسته

مثال دوم: خنده چه کنی بگریه من. خنده چ ـ مفعول کنی بگر مفاعلن، یه من فعلن.

چهارم نون ساکنی که بعد از حرف مده آید همیشه ساقط گردد چنانکه درین مصرع: دلا جهان کنون ببین.

دلا جها مفا علن   کنو ببی مفا علن.

ولی اگر در آخر مصرع واقع شود در شمار حرف ساکن است.

خیر مقدم بهار نور افشان   ای قدومت حیات بخش جهان

خیر مقدم   بهار نو   ر فشان

فا علا تن   مفا علن   فعلان

پنجم هرگاه دو حرف ساکن جمع شوند ساکن دوم در میان مصرع متحرك شود و در آخر بجای دو ساکن رود مثال اول

شا ه شو د ا من جو   خلق شو د شکر گو

. شاه شود. مفتعلن امن جو فاعلن خلق شود مفتعلن شکر گو فاعلن

مثال دوم: روی یار و ملك امن و جای شکر. روی یا ر و فاعلاتن ملك امنو فاعلاتن جای شکر فاعلات.

ششم هرگاه سه حرف ساکن جمع شوند چنانکه در لفظ کارد گوشت دوست نیست. ساکن سوم ساقط گردد و دوم متحرك شود چنانکه در ین مصرع: کارد برکش گوشت بر گشتاسپ را.

کار برکش   گوش برگش   تاسں را

فاعلاتن   فاعلاتن   فاعلان

اکنون در ین صفحات همان اوزانی را بیاوریم که درفارسی بیشتر مستعمل اند.

بحر هزج

مثمن و مسدس و سالم و مزاحف این بحر در دیوان شعرا بکثرت شیوع دارد چه در غزل و قصاید ورباعی و چه در مثنوی اما مسدس آن سالم نیامده مزاحف باشد .

۱ – بحر هزج مثمن سالم وزنش در هر مصرع مفاعیلن ٤ بار :

الهی پاره تمکین رم وحشی نگاهان را بقدر آرزوی دل شکستی کجکلاهان را

الاهی پا رییی تمکی رمی و حشی نگاها را

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

به قدری آ رزویی دل شکستی کج کلاها را

درین عالم که باشد کارو بارش سربسر بازی

زکار عشقبا زی نیست شیر ینترد گر با زی

دل آغشته در خونم شکستن آرزودارد بیازیگاه طفلان میبرم این تخم رنگین را

زانداز پیامت لذ ت دیدار می جوشد نهان میبود چشم انتظار ایکاش د رگوشم

نمیدانم چسازم آه باعشق غیور خود که بهر دیدنش جان میدهم سویش نمیبینم

۲ – بحر هزج مثمن اخرب : مفعول مفاعیلن مفعول مفا عیلن :

لعل لب او یکدم برحالم اگر خندد تاحشر غبار من برآب گهر خندد

لعلیل باو یکدم برحال مگرخندد

مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن

تاحشر غباری من برآب گهرخندد

گاهی نظری میکرد از لطف بسوی من بخت سیه ام رم داد آهوی نگاهش را

غمنامه عاشق را ناخوانده مکن پاره .بیچاره رقم کرده از خون جگر چیزی

صوفی نشود صافی تادر نکشدجامی بسیار سفر باید تاپخته شود خامی

بحر هزج مثمن اخرب مسبغ : مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلان .

در دیرمغان آمد یارم قدحی دردست مست ازمی و میخوران از نرگس مستش مست

۳ ــ بحر هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف: مفعول مفاعیلن مفاعیل فعولن

ما را بجز از روی تو نایدبنظر گل   دارد دل صد پاره زداغ توبسر گل

ای چشم تومهمیز جنون وحشی رم را   ابروی تو معراج دگرپایه خم را

در محفل خودراه مده همچومنی را   افسرده دل افسرده کند انجمنی را

ما راب   جزز روی   تنایدب   نظرگل

مفعول   مفاعیل   مفاعیل   فعولن

دارد د   لصد پار   زداغیت   بسر گل

هزج مثمن اخرب مکفوف مقصور: مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل

معشوقه بنام من و کام از دگران است   چون غره شوال که عید رمضانست

حیرت زده روی توبرهم نزندچشم   چون دیده تصویر که بیگانه زخوابست

معشوق   بنامیم   نکامزد   گرانست

مفعول   مفاعیل   مفاعیل   مفاعیل

چوغرر   هشوال،   کعید ر   مضانست

٤ ــ بحر هزج مثمن مقصور: مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل

زهی حسن زهی روی زهی نور و زهی نار   زهی خال زهی خط زهی مور زهی مار

٥ ــ بحر هزج مثمن مقبوض   مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن.

دوزلف تابدار او بچشم اشکبار من   چوچشمه ایست کاندروشناکنند مارها

تبصره: بحر هزج مقبوض را میتوانیم بحر رجز مخبون هم بگوئیم.

٦ ــ بحر هزج مثمن اشتر: فاعلن مفاعیلن فاعلن مفاعیلن

ساقیابده جامی ازان شراب روحانی   تادمی بیاسایم زین حیات جسمانی

ساقیا   بده جامی   زاشرا   بروحانی   تادمی   بیاسایم   زی حیا   تجسمانی

فاعلن   مفاعیلن   فاعلن   مفاعیلن   فاعلن   مفاعیلن   فاعلن   مفاعیلن

۷ ــ بحر هزج مثمن اشتر مسبغ :

آه بردر دوزان آخر التجا بردیم   تشنکام میمردیم آبرو میسر شد .

تبصره : هر بیت که در هزج اشتر تقطیع شود در بحر مقتضب مطوی یعنی فاعلات مفعولن فاعلات مفعولن نیز تقطیع شود :

ساقیاب   ده جامی   زاشراب   روحانی

فاعلات   مفعولن   فاعلات   مفعولن

تادمیب   یاسایم   زی حیات   جسمانی

لیکن این را صنعت متلون نباید شمرد زیرا اگر چه به‌دو بحر تقطیع میشود اما در خواندنش آواز و لهجهٔ خواننده تغیر نمیکند حالانکه‌در متلون آواز نیز تغیر میپذیرد مثل آن غزل حضرت بیدل که مطلعش این است :

چمن امروز فرش منزل کیست   رگ گل دود شمع محفل کیست

تقطیعش در بحر هزج مسدس مقصور :

چمن امروز   زفرشومن   زلی کیس

مفاعیلن   مفاعیلن   مفاعیل

رگی گل‌دو   دشمعی مح   فلی کیس

و در بحر خفیف مسدس مخبون مقصور :

چمنمرو   زفرشمن   زل کیس

فعلاتن   مفاعلن   فعلات

رگ گل‌دو   دشمع مح   فل کیس

و مثل این بیت سلمان ساوجی :

لب توحامی لولو خط تو مرکزلاله   شب تو حامل کوکب می‌تو باخط هاله

که در بحر هزج مثمن سالم ورمل مخبون و مجتث مخبون تقطیع میشود وآواز نیز رنگ دیگر اختیار میکند : تقطیع در هزج :

لبی‌تو‌حا مییی لولو خطی‌تو‌مر کزی‌لاله

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

شبی توحا ملی کوکب مهی توبا خطی هاله

دوم در بحر رمل : — لب توحا می اولو خط تومر کزلاله

فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

شب توحا مل کوکب مه توبا خط ها

سوم در بحر مجتث مخبون : لبی توحا می‌لولو خط تمر کز لاله

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن

شبی تحا مل کوکب‌مهی توبا خط هاله

ومثل بیت ذیل که در بحر رمل مسدس و بحر سریع هردو تقطیع میشود .

ای شده درخا نه جان منزلت خا نه جان یا فته زان‌منزلت

۷ — بحر هزج مسدس مقصور مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل :

شکست‌رنگ‌را هم اعتبار است خزان درموسم خود نوبهار است

کند در هر قدم فریاد خلخال که‌حسن‌گلرخان‌پا در رکاب است

الهی غنچه امید بکشای گلی از روضه جاوید بنمای

۸ — بحر هزج مسدس محذوف : مفاعیلن مفاعیلن فعولن : —

مده ساقی دگر ساغر بد ستم که از دور نگاه یار مستم

نمیخوا هم به گلشن رفتنت‌را که بلبل دیده گل باز دارد

نشستم بر درت بر خیز گفتی دگر نا گفتنی ها نیز گفتی

مرا گفتی بیا قربان من شو الهی‌من به قربانت الهی

مده ساقی دگر ساغر بد ستم

مفاعیلن مفاعیلن فعولن

که بلبل دی دهی گلبا ز دارد

۹ ـ بحر هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف   مفعول مفاعلن فعولن .

گر بالش سرزپر ندارم   یک پرغم خیرو شر ندارم

تا سر وقدت ببر گرفتم   از نخل مراد بر گرفتم

درجائیکه بجای فعولن مفاعیل آید مقصور باید گفت.

دستم بگرفت و پابپا برد   تاشیوه راه رفتن آموخت

تقطیع: تاسرو قدت ببر گرفتم ، از نخل مراد بر گرفتم

مفعول مفاعلن فعولن مفعول مفاعلن فعولن

۱۰ ـ هزج مسدس اخرب مقبوض چون این مطلع قصیده قاآنی :

گستر د بهار برزمین دیبا   چون د روی نگار شد چمن زیبا

بروزن مفعول، مفاعلن مفاعلن .

تبصره : هرگاه در بیتی یک رکن یک مصرع مقصور و همان رکن درمصرع دیگر محذوف بود جائز است چنانکه در ین بیت.

آنرا که دل و دیده اقامتکده اوست   نامش چه ضرور است که درنامه نویسم

عروض در مصرع اول مفاعیل ضرب در مصرع دوم فعولن میباشد.

پوشیده نماند که رباعی با عتبار انواع زحاف بربیست و چهار وزن آمده و همه منفک از بحر هزج باشد چندی ازان بطور نمونه قرار ذیل است.

۱ ـ مفعول مفاعلن مفاعیلن فع   اخرب مقبوض ابتر

۲ ـ مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع   اخرب مقبوض ازل

۳ ـ مفعول مفاعیل مفاعیلن فاع   اخرب مکفوف ازل

٤ ـ مفعول مفاعیل مفاعیل فعل   اخرب مکفوف مجبوب

٥ ـ مفعول مفاعیل مفاعیلن فع   اخرب مکفوف ابتر

٦ ـ مفعول مفاعیلن مفعولن فاع   اخرب اخرم ازل

۷ ـ مفعول مفاعیلن مفعول فعول   اخرب مکفوف اخرب اهتم

۸ ــ مفعول مفاعیلن مفعولن فع — اخرب اخرم ابتر

۹ ــ مفعول مفاعیلن مفعول فعل — اخرب اخرم مجبوب

۱۰ ــ مفعول مفاعیل مفاعیل فعول — اخرب مکفوف آهتم

۱۱ ــ مفعول مفاعلن مفاعیل فعول — اخرب مقبوض مکفوف آهتم

۱۲ ــ مفعول مفاعلن مفاعیل فعل — اخرب مقبوض مکفوف مجبوب

جب انداختن دو سبب خفیف است از مفاعیلن که مفا بماند و به‌فعل تبدیل شود و مجبوبش خوانند.

هتم جمع حذف و قصر است در مفاعیلن که فعول بماند.

بتر اجتماع خرم و جب است که فع بماند و ابتر نامند.

زلل اجتماع خرم و هتم است در مفاعیلن بعد ازانکه فعول گردد حرف اول آن بیفتد عول بماند و به فاع بدل شود اینرا ازل خوانند.

کسی نیست درین زمانه غمخوار کسی — دوریست که کس نمیشود یار کسی

همچون ناخون سرش سزای تیغ است — هر کس که گره کشاید از کار کسی

* * *

امروز بطبع خلق بی شرم و وقار — از بسکه نماندست ز عصمت آثار

هرسو پیداست چون بساط شطرنج — صد خانه و یکخانه ندارد دیوار

* * *

از شیوه مردمان این دور خلاف — گویم سخنی اگر نگیری به گزاف

چون شیشه ساعت اند پیوسته بهم — دلها همه پرغبار وروها همه صاف

* * *

در مجلس دهر ساز مستی پست است — نی چنگ بقانون نه دف در دست است

مستان همه ترک می پرستی کردند — جز محتسب شهر که بی می مست است

دلدار بمن گفت چرا غمگینی
مشتاق کدام دلبری شیرینی
برخاستم آینه بدستش دادم
گفتم که بگو در و کرا می بینی

* * *

گیرم که فلک همدم و دمساز آید
تا سازی دهر بر سر ساز آید
یاران گذشته از کجا جمع شوند
آن عمر گذشته از کجا باز آید

* * *

آن شوخ چو از کلبه من پای کشید
میرفت و هر آنچه منع کردم نشنید
گفتم که بمان یکلبه او گفت که شب
در خانه هیچ کس نپاید خرشید

بحر رمل (۱)

سالم این بحر نه چندان ولی مزاحفش از قبیل مقصور و محذوف و مخبون و مشکول و مقطوع و مکفوف و مرکب ازینها در فارسی بکثرت پیدا میشود .

۱ — بحر رمل مثمن سالم : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن .

آن پری رو و ازدرم روزی فراز آید نیاید
من همی خواهم که عمری رفته باز آید نیاید
گر کشی ور جرم بخشی روی و سر بر آستانم
بنده را فرمان نباشد هرچه فرمائی برانم
هر کسی در پای گل دامن کشان با گلعذاری
من نشسته در نظر خاری و در دل خار خاری

۲ — رمل مثمن مقصور فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

شرم می آید که گویم من کیم فرهاد کیست
ورنه میگفتم میان ما و او استاد کیست
دیگر از یاران این محفل چه باید چشم داشت
صد جفا بردیم و از کس مرحبائی برنخاست

---

(۱) رمل بمعنی بوریا بافتن است چون وتد ارکان این بحر را دو سبب در میان گرفته گویا به همدیگر بافته شده اند . مثلیکه بوریا را بریسمان می بافند یا آنکه رمل ماخوذ از رملان است که نوع از دویدن شتر است چون این بحر از کثرت سبب های خفیف به سرعت و شتاب خوانده میشود بنا بران رمل نامیده شد .



شب که چشم مست اودادمنی دیوانه داد
ازنگاه سرخوشم سامان صد میخانه داد

صحبت امشب ندانم در گلستان چون گذشت
باغبان درخواب و بلبل مست وگل مدهوش بود

نیمیاخواهی زراعت کن که خوش گفت آنکه گفت
زرع ثلثا نش زراست و ثلث باقی هم زراست

۳ - بحر رمل محذوف که در عروض و ضرب فاعلاتن فاعلن گردیده .

میتوان از ضعف تن فهمید احوال مرا
میکشد این خامه موصورت حال مرا

آمدم تا صد چمن بر جلوه نازان بینمت
نشه در سرمی بساغر گل بدامان بینمت

صد نگه جائیکه اوباشد بهرسو میکنم
تابتقریبی نگاهی جانب او میکنم

میکند اند ازسروی قامتش دیوانه ام
میرسد فیض جنون از عالم بالا مرا

منکر آن قامتی زاهد دم از ایمان مزن
چون مسلمانی که انکار قیامت میکنی

گر فلک یک صبحدم بامن گران گردد سرش
شام بیرون میروم چون افتاب از کشورش

در گلستان که هر زاغی خوش اوازی کند
بلبل آن بهتر که ترک نغمه پردازی کند

میرسی از گرد راه و میتوان برداشتن
گرده خرشیدازروی غبار آسود تو

نیست جنس کس میاب وکس مخر غیراز سخن
چندبر هر توان رفتن که یوسف میخری

تبصره : اگر مصرع بیتی مقصور و دیگر مصرع محذوف باشد جائز است :

سایه ات را ای بلا بالانمیدانی که چیست
هست مضمون بلند پیش پا افتاده

خنده بد مستی است در ایام ماهشیار باش
محتسب بو میکند اینجا دهان پسته را

دل اگر میگویم ازطفلی نمیدانی که چیست
آنچه روز اول ازما برده آنرا بده

تحفه مای بر ان غیراز دل صد چاک چیست
شانه بباشد ره آوردی که شمشاد آورد

٤ — بحر رمل مثمن مخبون : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن .

شمع را بایدازین خانه برون بردن وکشتن
تا که همسایه نداند که تو در خانه مائی

ملکا ذکر توگویم که تو پاکی وخدائی نروم جز بهمان ره که توام راه نمائی

۵-- بحر رمل مثمن مخبون محذوف فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن .

خوردن خون دل از چشم ترآموخته ام خورده ام خون دل واین هنر آموخته ام

درین عشاق بجز دیدن جانان نبود هر که را میل بدین نیست مسلمان نبود

مبروم تا بسر اغ بت دیگر باشم با زاگر سجده کنم پیش توکافر باشم

کی نمنای تو از خاطر ناشاد رود داغ عشق توگای نیست که از یاد رود

خوب شد خوب که در عشق گرفتار شدی که زحال من دلخسته خبردار شدی

۶- بحر رمل مثمن مخبون مقصور : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات.

باز م از نوخم ابروی کسی در نظر است سلخ ماه دگر وغره ء ماه دگر است

آنکه از کم سخنی کشته مرا چندان است زنده کرده است بیکحرف قیامت این است

بیدلان چند خیال گل و شمشاد کنید خون شوید آنهمه کزخود چمن ایجاد کنید

۷- بحر رمل مثمن مخبون مقطوع : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن .

عشق راطی لسانی است که صدساله سخن بار با با ربیک چشم زدن میگوید

ای خدا آگهی از حال من زارش ده یعنی ادراک خبری زین غم بسیارش ده

مخبون مقطوع مسبغ : فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند وندران ظلمت شب آب حیاتم دادند

۸- بحر رمل مثمن مشکول : فعلات فاعلاتن فعلات فاعلاتن .

چه خوش است پیش زلفت سر شکوه باز کردن گله های روز هجران بشب دراز کردن

نبری گمان که مفتی بخدا رسیده باشی توز خود نرفته بیرون بکجا رسیده باشی

همه کس کشیده محمل بجناب کبریایت من وخجلت سجودی که نکرده ام برایت

سحر آمدم بکویت بشکار رفته بودی توکه سگ نبرده بودی بچه کار رفته بودی

۹- بحر رمل مسدس سالم :

با زباغ از فرفر وردین جوان شد گلستان چون روی یار دلستان شد

۱۰- بحر رمل مسدس مقصور : فاعلاتن فاعلاتن فاعلات.

از جراحتهای دل غافل مباش — رنگها دارد دکان گلفروش
دفع رنج زندگانی مردن است — درد دندان را علاجش کندن است
عمر شیرین مرا بیتاب کرد — زهر هجران کسی هیهات تلخ

۱۱- بحر رمل مسدس محذوف:

ای زمین آن قامت رعنا نگر — زیر پای کیستی بالا نگر
بشنو از نی چون حکایت می‌کند — وز جدائی ها شکایت می‌کند

۱۲- رمل مسدس مخبون محذوف: فاعلاتن فعلاتن فعلن.

ای گل محفل اغیار چرا — میزنی اینقدر م خار چرا

۱۳- رمل مسدس مخبون مقصور: فاعلاتن فعلاتن فعلات.

از من آن روی درخشان سفید — میبرد دل بگریبان سفید

بحر رجز

سالم و مزاحف این بحر نسبت به هزج و رمل کمتر استعمال شده - مسدس آن خیلی بیمزه و جز بندرت مستعمل نیست. مزاحف آن هم دائرد رمطوی و مخبون باشد وبس.

۱- بحر رجز مثمن سالم : مستفعلن در هر مصرع چهار بار.

دنبال اشک افتاده ام جویم دل گم کرده را — کز خون توان برداشت پی آهوی پیکان خورده را
دل راکی آن طاقت بود کز لعل جانان بگذرد — با یکجهان لب تشنگی از آب حیوان بگذرد
پیشانی عفو ترا پر چین نسازد جرم ما — آئینه کی بر هم خورد از زشتی تمثالها
روز قیامت هر کسی در دست گیرد نامه — من نیز حاضر میشوم تصویر جانان در بغل
دلدار گفتا کیستی گفتم دعا گوی شما — عزم کجا داری بگو گفتم سر کوی شما
برخیز تا یکسو نهیم این دلق ازرق فام را — برباد قلاشی دهیم این فسق تقوی نام را
ای چهرهٔ زیبای تو رشک بتان آزری — هر چند وصفت میکنم لیکن از ان بالاتری
ای ساربان آهسته رو کارام جانم میرود — وان دل که با خود داشتم با دلستانم میرود

۲ـ رجز مثمن مخبون : مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن .

دو زلف تا بدار را و بچشم اشکبار من　　چو چشمه ایست کاندر و شنا کنند مارها

۳ـ بحر رجز مثمن مطوی : مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن .

مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم　　دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم

٤ـ بحر رجز مخبون مطوی : مفاعلن مفتعلن مفاعلن مفتعلن .

فغان کنان هر سحری بکوی تو میگذرم　　چو نیست ره سوی تو ام ببام و در مینگرم

۵ـ بحر رجز مطوی مخبون : مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلن .

سایه یمن عاجزی ایمن از آب و آتش است　　سر بزمین فگنده را هیچ بلا نمیرسد
سرو چمان من چرا میل چمن نمیکند　　همدم گل نمیشود یاد سمن نمیکند
مطرب خوش نوا بگو تازه بتازه نو بنو　　باده دلکشا بجو تازه بتازه نو بنو

بحر تقارب

وزنش فعولن فعولن فعولن فعولن . ... سالم و غیر سالم آن رواج دارد هشت رکنی و شانزده رکنی از مزاحف آن مثمن مقصور و محذوف و اثلم و مقبوض اثلم مستعمل است .

۱ ـ تقارب مثمن سالم : فعولن ، فعولن ، فعولن ، فعولن .

زسودای چشم تو تا کام گیرم　　دعا لم فروشم دو بادا م گیرم
کباب وصالم خراب است حالم　　زغم چون نه نالم فغان از جدائی
زدست عزیزان وطن میگذارم　　وطن گر عزیز است من میگذارم
چو گل گشت دستارم آشفته بر سر　　زبس بی رخ او جنون بر سرم زد

زسودا	یچشمی	تتاکا	مگیرم
فعولن	فعولن	فعولن	فعولن
دعالم	فروشم	دباداً	مگیرم

۲ ـ تقارب مثمن مقصور : فعولن فعولن فعولن فعول .

الا ای که عمرت به هفتاد رفت　　تو خوش خفته بودی که بر باد رفت

۳ ـ تقارب مثمن محذوف : فعولن فعولن فعولن فعل .

کریما ببخشا بر حال ما　　که هستیم اسیر کمند هوا .

در مصرع دوم میم (هستیم) از وزن زیاد است و از تقطیع واضح .

کریما فعولن ببخشا فعولن برحا فعولن لما فعل =

کهستی فعولن اسیری فعولن کمندی فعولن هوا فعل .

٤ ـ تقارب مثمن اثلم : فعلن فعولن فعلن فعولن .

تا چند بوسد پای نگارم　　گم کن الهی تخم حنا را

از وصل دلبر دل برگرفتم　　دل را بیادش در برگرفتم

تا چن　بوسد　پای　نگارم

فعلن　فعولن　فعلن　فعولن

گم کن　الاهی　تخمی　حنا را

٥ ـ بحر تقارب مقبوض اثلم شانزده رکنی و در دیوان حضرت بیدل علیه الرحمه اکثراً پیدا میشود .

فعول فعلن فعول فعلن فعول فعلن فعول فعلن .

اگر بگلشن زناز گردد قد بلند تو جلوه فرما

زپیکر سرو موج خجلت شود نمایان چو می زمینا

تغافلت کرده پایمالم چرا نگیرم چرا ننالم

فراموشیهای رنگ حالم فراموشت باد مینگارند

اگرب　گلشن　زناز　گردد　قدیب　لندی　تجلو　فرما

فعول　فعلن　فعول　فعلن　فعول　فعلن　فعول　فعلن

زپیک　ریسر　وموج　خجلت　شودن　مایا　چمیز　مینا

بحر مضارع (۱)

وزن سالمش مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن و در فارسی اصلاً نیامده اما مزاحفش بکثرت رواج دارد :

---

۱ ـ مضارع بمعنی مشابه است چون این بحر با بحر منصرح در داشتن وتد مفروق مشابهت دارد ازینرو مضارعش خوانند .

۱ — بحر مضارع مثمن اخرب : مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن .

از ناله دل ما تاکی رمیده رفتن زین دردمند حرفی باید شنیده رفتن

شب چشم نیم مستش واشد ز خواب نیمی در دست فتنه دادند جام شرابنیمی

ایکاش اگر نماید حرفی ازان دهن گل باشد دهان جانان هر چند بی سخن گل

در داده عالمی را آن ممدن تغافل یارب شود نگاهش برق افگن تغافل

چند ای پری نمائی بااین وان نشستن از چشم مردمانت باید نهان نشستن

از ناله بی دل ما تاکی ر مید رفتن

مفعول فاعلا تن مفعول فاعلا تن

زی درد مند حرفی با یدش نید رفتن

درین بیت عروض مسبغ (فاعلا تان : فاعلیان آمده) .

وحشی طبیعتی را آخر بسر نبردیم با عزلت آشنا شد طبع رمیدهٔ ما

۲ — بحر مضارع مثمن مکفوف مقصور : مفاعیل فاعلات مفاعیل فاعلات

مگر با ز بر فروخت گل از هر کنار نار که هر دم ز سوز دل بنالد هزار زار

مگر با ز بر فروخ گاز هر کنار نار

مفاعیل فاعلات مفاعیل فاعلات

کهر دم ز سوز دل بنا لد هـ زار زار

۳ — مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور : مفعول فعلات مفاعیل فاعلات .

فردوس دل اسیر خیال تو بودن است عید نگاه چشم برویت کشودن است

امروز باتو دعوی دل چون کند وحید روزی که داده بود خطی درمیان نبود

قطع نظر ز طاعت حق سجده کردنی است این طاق ابروی که بمحراب داده اند

دل باز راه کوچه جانان گرفته است بیمار درد عشق کمی جان گرفته است.

با آنکه در رهت ز دو عالم گذشته ایم یک گام آشنائی ما پیشتر نرفت

٤ — اخرب مکفوف محذوف : مفعول فعلات مفاعیل فاعلن .

کجا ترک سجده توبت دلربا کنم کاری که کافری نکند من چراکنم

هر کس ز محمل تو نصیبی همی برد　　من نیز بی نصیب نیم رشک میبرم
دیدار مینمائی و پرهیز میکنی　　بازار خویش و آتش ما تیز میکنی

٦ ـ بحر مجتث

وزن سالم بحر مجتث مستفعلن فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن . اما در فارسی همین مخبون آن بکثرت، مستعمل و اکثر خبن با قصر و حذف و قطع جمع شده

۱ ـ بحر مجتث مثمن مخبون : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن .

نه شیخ میدهدم توبه و نه پیر مغان می　　زبس که توبه نمودم ز بس که توبه شکستم

۲ ـ مخبون مقصور : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات :

کنون که در چمن آمد گل از عدم بوجود　　بنفشه در قدم او نهاد سر بسجود
بپای تاك بیا ساقیا شراب خوریم　　بزیر سایه نشینیم و آفتاب خوریم
بزیر تیغ ولی کام خویش حاصل کرد　　نگاه کشته بدید ار قاتل افتاده است
خوش آنزمان که نکویان کنند غارت شهر　　مرا تو گیری و گوئی که این اسیر من است

۳ ـ مخبون محذوف « فعلن »

بوقت گل شدم از توبه شراب خجل　　که کس مباد ز کردار ناصواب خجل

٤ ـ مخبون مقطوع « فعلن » .

ز بعد من نه غزل نی قصیده میماند　　ز خامه ها دو سه اشکی چکیده میماند
کسی که تشنه لب ناز تست میداند　　که موج آب حیات است چین پیشانی
نه گل شناسم و نی باغ بوستان بیتو　　که دیده در نه کشاید باین و آن بیتو

٥ ـ مجتث مثمن مخبون مقطوع مسبغ : مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان :

چه شد که نیست تراقاصد دگر بیتاب　　نرفت آه اگر میرود فغان بارس

۷ ـ بحر خفیف

وزن سالم آن فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن میباشد . و در فارسی جز مزاحفش رواج ندارد اکثر مخبون و مخبون مقصور و مخبون محذوف و مخبون مقطوع آمده و بطور ندرت مثمن مخبون هم آمده :

۱ -- بحر خفیف مسدس مخبون فاعلاتن مفاعلن فعلاتن .

سبزه هانو دمید و یار نیامد   تازه شد باغ و آن نگار نیامد

۲ -- خفیف مسدس مقصور فاعلاتن مفاعلن فعلات

جان رسیده است برلبم بشتاب   بی مروت چه جای تمکین است

۳ -- بحر خفیف مسدس مخبون محذوف : فاعلاتن مفاعلن فعلن

یاد کوی بتان دگر نکنم   خویش را خوار و دربدر نکنم
از رخت دیده روشن است مرا   آفتابی بروزن است مرا

٤ -- خفیف مقطوع «فعلن»

بیتو بر فرش گل زبیتابی   مرغ در خون طپیده را مانم
طالعم زلف یار را ماند   بخت من روزگار را ماند
همه دانی ولی نمیدانی   ماه من رسم مهربانی را

۵ -- بحر خفیف مثمن مخبون : فعلاتن مفاعلن فعلاتن مفاعلن .

نرسیدی بفهم خرد در عزم دگرکشا بجهانی که نیستی مژه بربند ودرکشا
زتماشای این چمن درمژگان فرازکن   زخمستان عافیت قدحی گیرونازکن

۸ -- بحر سریع

وزن سالم آن مستفعلن مستفعلن مفعولات : ودرفارسی غیر ازمزاحف آن نیامده آنهم کم .

۱ -- بحر سریع مسدس مطوی موقوف : مفتعلن مفتعلن فاعلات.

با لش خوبان دگر از پر است   شوخ مرا فتنه بزیر سر است
وقت ضرورت چو نماند گریز   دست بگیرد سر شمشیر تیز
این تن چوبین که بصد پاره باد   پختن سودای ترا هیزم است
دزد نظامیستی ای خود پسند   مرتبه دزد نگردد بلند

۲ ــ سریع مطوی مکسوف : مفتعلن مفتعلن فاعلن

مرغ زداود خـوش آواز تـر گـل زنظا مـی شکرا نداز تر

آنچه ز عشق تو بمن میرسد درد وغم ورنج ومحن میرسد

۹ ــ بحر منسرح

وزن سالم این بحر مستفعلن مفعولات مستفعلن مفعولات ولی درفارسی تنها مزاحف او آمده زحاف مشهوره طی ، کسف ، جدع ، نحر میباشد .

۱ ــ منسرح مطوی مکسوف : مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن .

ای زرخت روشنی خانه چشم مرا چشم وچراغ همه خواجه هر دوسرا

۲ ــ منسرح مطوی موقوف : مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلات

درکف اخلاق تست رشته تسخیر خلق غافل ازاحسان مباش هیچ کست بنده نیست

هرکه دلارام دید از دلش آرام رفت باز نیاید خلاص هرکه درین دام رفت

۳ ــ منسرح مطوی منحور : مفتعلن فاعلات مفتعلن فع :

چون غم هجر او نداشت نهایت عاقبت اندوه عشق کرد سرایت

عبهر چشمش گرفته سرخی لاله سرخی رویش گرفته زردی عبهر

٤ ــ مجدوع که بجای (فع) فاع آمده :

بسکه شدم ازفراق یار پریشان هست مراجمله کار وبار پریشان

عروض منحور و ضرب مجدوع :

من شرف وفخر ال وخویش تبارم گرد گری راشرف به آل وتبار است

مسدس مطوی مقطوع : مفتعلن فاعلات مفعولن :

بسکه بیوفت اسیر شد جانم گربگریزم گریز نتوانم

۱۰ – بحر مقتضب(۱)

ارکانش بر عکس منسرح مفعولات مستفعلن مفعولات مستفعلن . و در فارسی سالمش قطعاً نیامده :

۱ – بحر مقتضب مثمن مطوی مقطوع فاعلات مفعولن فاعلات مفعولن

وقت را غنیمت دان هر قدر که بتوانی   حاصل از حیات ای جان یکدم است تادانی

سنگ هم بحال من گریه گر کند بر جاست   بی تو زنده ام یعنی مرگ بی اجل دارم

وگاهی درین وزن در وسط مصرع یک حرف زائد افتد و آنرا جائز دانسته مزحوف مروج گویند مثل رای انگور درین بیت .

می پرست اینجا دم نشه ازل دارم   همچو دانه انگور شیشه در بغل دارم

۲ – مقتضب مثمن مطوی فاعلات مفتعلن فاعلات مفتعلن :

ای غبار دل نفسی اشک شو بدیده بیا   یار میرود ز نظر یکقدم دوید ه بیا

سرو گلعذار منی فصل نوبهار منی   من اگر چه ننگ توام عز وافتخار منی

۱۱ – بحر متدارک(۲)

وزنش فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن باشد مانند .

حسن و لطف ترا بنده شد مهر و مه   خط و خال ترا مشک چین خاک ره

۱ – متدارک مخبون ۱۶ رکنی که آنرا خبب گویند بسبب مشابهتش به خبب اسپ یعنی دویدن آن .

---

(۱) مقتضب اسم مفعول اقتضاب است و اقتضاب بمعنی بریدن است چون این بحر از منسرح بریده شده یعنی ارکان هرد ویکی است و اختلاف در تقدیم و تاخیر است وپس از آن و موسوم بمقتضب گردید .

(۲) متدارک مشتق از تدارک که بمعنی یافتن و پیوستن باشد چون که اسباب این بحر او تادرا دریافته باین نام موسوم شد یا آنکه ابوالحسن این بحر را یافته و ببحرهای خلیل پیوسته .

می نغمه‌مسلم حوصله‌ء که‌قدح کش گردش‌سر نشود

بحل است سبکسری آنقدرت‌که‌دماغ جنون زده تر نشود

منم انکه بجرئت‌وصف‌لبت‌رسدم‌خم وپیچ‌عنان ادب

زتامل موج گهر زده ام در حسن ادا بزبان ادب

۲ – متدارك مثمن مقطوع : فعلن فعلن فعلن فعلن . و این راصورت ناقوس خوانند:

هردم پیشت دارم زاری   از غم تاکی زارم داری

تقطیع مثال – ۱ – می‌نغ مه‌مسل–لم‌حو صلی کقدح کش‌گر–دش سر نشود

فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن فعلن

پنج بحر مخصوص عرب

۱ – بحر کامل مثمن سالم : در هر مصرع متفاعلن ٤ بار :

به خیال چشم که میزند قدح جنون‌دل تنگ ما

که هزارمیکده میشود برکاب گردش رنگ ما

همه عمر باتوقدح زدیم ونرفت رنج خمارما

چه قیامتی که نمیرسی زکنارما به کنار ما

غزلهای نامطبوع میرزا صاحب بیدل همه از بحر کامل اند از انجاکه این بحر مخصوص عرب است و در فارسی رواج ندارد بنا بران بدیوان حضرت بیدل موسوم بنا مطبوع گردیده همانا از نامطبوع غیر مروج اراده شده :

بحر کامل مضمر : متفاعلن مستفعلن متفاعلن مستفعل :

صنماخیالت‌را چه‌شد که بماندار دالفتی   خجلم زداغت کزوفابسرم گذاردمنتی

بحر کامل مسدس مضمر مذال : متفاعلن مستفعلن متفاعلان :

چونهان شوی از جان من خیزد فغان   چو عیان شوی اسایدم روح وروان

۲ – بحر وافر مفاعلتن ۸ بار :

چه شد صنما که سوی کسی بچشم وفانمی نگری
زرسم جفا نمیگذری طریق وفا نمی سپری

۳ — بحر طویل مثمن سالم فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن :

چگویم نگارینا که با من چها کردی قرارم زدل بردی وزصبرم جدا کردی

طویل مقبوض : فعولن مفاعلن فعولن مفاعلن :

شبستان چه میکنی به بستان خرام کن بگل تهنیت فرست به بلبل سلام کن
تذ روعقیق روی کلنگ سپید رخ گوزن سیاه چشم پلنگ ستیزه کار

٤ — بحر مدید : فاعلاتن فاعلن فاعلاتن فاعلن :

دل زهجرت ای صنم خون خود را میخورد جان زدستت ای پسر جامه برتن میدرد

۵ — بحر بسیط مثمن سالم : مستفعلن فاعلن مستفعلن فاعلن :

چون خار وخس روز وشب افتاده ام براهت باشد که برحال من نظر فتد ناگهت

بسیط مخبون : مستفعلن فعلن مستفعلن فعلن :

ای زلف دلبر من دلبند ودل گسلی گه در بنا گوشی گه در کنار گلی (ادیب صابر)
ای زلف یار چرا آشفته ودژمی همخوابه قمری همخانه صنمی (قاآنی)

(سه بحر مخصوص فارسی)

اول بحر قریب وازآنش قریب نامیده اند که بابحر مضارع قرابتی دارداجزای سالمش مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن .

مگر جزمزاحفش نیامده آنهم خیلی کم :

۱ — بحر قریب مسدس اخرب مکفوف مفعول مفاعیل فاعلاتن :

چون دلبر من بیوفا نباشد واندر سر او جز جفا نباشد
خداوند جهان بخش شاه عادل شهنشاه جوان بخت رأی کامل

۲ — بحر قریب اخرب مکفوف مقصور از بدیع الزمان خراسانی است :

زانگه که فرو تافت نورمهر این مرز پر ستنده خدا است
ویژه که پذیرفت کیش حق زانکس که بدو فخرانبیاست

دوم بحر مشاکل و از سببی باین نام موسوم گردیده که بابحر قریب مشاکلت تام دارد. زیرا قریب از تقدیم و تاخیر مشاکل شده ار کانش[1] فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن اکثر مسدس آمده مگر متاخرین مثمن نیز آورده اند.

بحر مشاکل مثمن مکفوف مقصور:

خیز و طرف چمن گیر باحریف سمن بوی گاه سنبل ترچین گاه شاخ سمن بوی

سوم بحر جدید ارکان اصلی آن فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن مگر سالمش نیامده بحر جدید مخبون فعلاتن فعلاتن مفاعلن:

چو قدت گرچه صنوبر کشد سری نبود چون قد سروت صنوبری

(سیلابه یا وزن هجائی)

سیلابه بمعنی آواز و کلمه خارجی است که اصلش (سلیب) میباشد اگر اشعار را بوسیله سیلابه وزن کنیم نسبت به وزن عروضی خیلی ساده و آسان است و سیلابه دو قسم است: مطاق و مقید.

سیلابه مطلق آن حرف متحرك را گویند که با کدام حرف ساکن پیوست نباشد و سیلابه مقید آن حرف متحرك را گویند که حرکتش با کدام حرف ساکن پیوندد و چنانکه در کلمه (سخن) سین سیلابه مطلق است و (خن) سیلابه مقید پس سخن دارای دو سیلابه است یکی مطلق و دیگر مقید و کلمه صنم دارای سه سیلابه است دو مطلق و یکی مقید.
۱۰۰

سیلابه مقید یا یک ساکنی میباشد چون: بر، در، سر، .

یا دو ساکنی باشد چون: آب نان سرد گرم هیچ.

یا سه ساکنی چون: یافت ساخت ریخت نیست دوست گوشت،

مگر در سیلابه دو ساکنی همیشه ساکن دوم متحرك شود و در سه ساکنی سه ساکن سوم بیفتد و ساکن دوم متحرك شود بنا برین گوییم رجوع دو ساکنی و سه ساکنی نیز به همان یک ساکنی است چرا که اولش مقید یک ساکنی و دومش مطلق میگردد چنانکه هیچ در صور تیکه جیم فارسی آن متحرك

گردد دو سیلابه میشود (رهیی) مقید یک‌ساکنی و (چ) بضم‌جیم فارسی سیلابه مطلق همچنین (ساخت) و قتیکه ی آن ساقط گردد (ساخ) باقی‌می‌ماند (سا) مقیدوبک سا کنی و (خ) سیلابه مطلق .

علامت سیلا به مطلق صفر است و از مقید یک مثلا سیلا به (سخن) و سیلا به (ضنما) و سیلا به (مفاعیلن) همچنین قیاس کرده باش . ۱۰

۱۰۰

مثال میخواهیم این بیت را

دلی دارم از سنگ سودا شکسته   به سنگ ملامت ز صد جا شکسته

میخواهید سیلابه کنید صورتش این است :

دلی دارم ازسنگ‌سودا شکسته   به سنگ ملامت زصد جاً شکسته

۱۱۰ — ۱۱۰ — ۱۱۰ — ۱۱۰   ۱۱۰ — ۱۱۰ — ۱۱۰ — ۱۱۰

که چون جدا جدا نویسیم چنین میشود :

دلی دا — رمزسن — گسودا — شکسته   بسنگی — ملامت — زصد جا — شکسته

۱۱۰ — ۱۱۰ — ۱۱۰ — ۱۱۰   ۱۱۰ — ۱۱۰ — ۱۱۰ — ۱۱۰

می بینید که هر مصرع چهارپاره میباشد وبترتیب یک سیلا به مطلق و سه‌مقید دارند که هرمصرع دارای دوزاده سیلابه است و چون مصرع دوم از اول در سیلابه فرقی ندارد بنابران گوئیم وزن این بیت صحیح است.

و اگر به وزن عروض تطبیقش دهیم به‌فعولن برا بر می آید زیرا سیلابه فعولن نیز (۱۱۰) میباشد پس هر بیتی که سیلابه هایش بترتیب مذکور باشد بحر تقارب است .

و سیلابه این بیت :

به‌مژگان‌سیه‌کردی‌هزاران‌رخنه‌در‌دینم   بیا کز چشم بیمارت‌هزاران‌درد‌بر چینم

۱۱۱۰ — ۱۱۱۰ — ۱۱۱۰ — ۱۱۱۰   ۱۱۱۰ — ۱۱۱۰ — ۱۱۱۰ — ۱۱۱۰

و چون جدا جدا نویسیم چنین میشود :

به مژگانی سیه کردی هزارارخ ندر دینم

۱۱۱۰ ۱۱۱۰ ۱۱۱۰ ۱۱۱۰

بیاکز چش مبیمارت هزاررا در دبر چینم

و این بیت :

آن پری روازدرم روزی فرازآید نیاید من همیگویم که‌عمر رفته بازآیدنیاید

آن پری رو از درم رو زی فرازآ ید نیاید

۱ ۱۱۰ ۱ ۱۱۰ ۱ ۱۱۰ ۱ ۱۱۰

من همیگو یم کعمری رفته با زا ید نیا ید

هر مصر عش چهار پاره باشد که هر پا ره یک سیلابه مقید و یک مطلق ودو مقید دارد و موافق آید به (فاعلاتن) که بحر رمل میباشد .

۱۱۰۱

و این بیت :

ای ساروان آهسته روکارامجانم میرود وان دل که‌باخودداشتم بادلستانم‌میرود

ای ساربا آهسترو کارامجا نم میرود

۱۰۱۱ ۱۰۱۱ ۱۰۱۱ ۱۰۱۱

وادل کبا خد داشتم بادلستا نم میر ود

سیلابهایش بر عکس بحر رمل دومقید و یک مطلق و یک‌مقید دارد وهر بیت که سیلابها یش بدین ترتیب باشد بحر رجز است .

و سیلابه بیت آتیه دو مطلق و یک مقید و یک مطلق و یک مقید باشد «۱۰۱۰۰

همه‌عمرباتوقدح‌زدیم ونرفت رنج‌خمارما چه‌قیامتیی که نمیرسی‌زکنارمابکنارما

همعربا تقدحزدی منرفت رن جخمار ما

۱۰۱۰۰ ۱۰۱۰۰ ۱۰۱۰۰ ۱۰۱۰۰

چقیامتی کنمیرسی زکنار ما بکنار ما

تبصره : در سیلابه نیز از رعایت بعض قواعد ساده و آسان عروضی که در تقطیع به کار میرود چاره نداریم که اگر آنرا در نظر نگیرم سیلابه کردن نتوانیم و قرار ذیل است :

۱ — الف در درج کلام ساقط گردد در صور تیکه به تلفظ نیاید .

۲ — از الف ممدوده که در حقیقت دو الف است در بین کلام یک الف ساقط گردد .

۳ — در فارسی بیشتر از دراز خواندن کسره یا پیدا میشود باید « ی » گرفته شود .

٤ — حرفیکه در تلفظ نیاید اگر چه نوشته بود در تقطیع ساقط کنید .

٥ — حرف مشدد را دو حرف به شمار ید چنانکه در فرخ — خرم .

٦ — واوی که در امثال کلمات خود — خویش — دو — چو — تو میباشد بیندازید .

۷ — های چه — که — سه را در شمار نیارید .

۸ — های مختفی اکثر درشمار نیاید چون همه — خانه — شانه مگر درصور تیکه در آخر بیت باشد یادر وسط بود واحتیاج بدان پیدا شود ساقط نگردد .

۹ — نون ساکن راه بعداز حرف مد می آیدساقط کنیدمانند: جان — چین — خون.

۱۰ — دو حرف که پی در پی ساکن باشندساکن دوم را همیشه متحرك بشمارید چنانکه در کلمه هیچ .

۱۱ — درکلمه سه ساکنی ساکن سومین راساقط کنیدو ساکن دوم قرار داده دهم متحرك بشمارید چنانکه در یافت — ساخت — دوست — کیست — نیست

هرگاه ارکان عروضی را از سالم و مزاحف سیلابه کرده بضابطه آوریم جدا کردن هر پاره از ابیات مختلفه بطور سیلابه و تطبیق آن به وزن عروضی برای ما خیلی آسان میگردد چنانکه در این جدول :

فعولن	مفاعیلن	فاعلاتن
فعولن = ۱۱۰	مفاعیلن = ۱۱۱۰	فاعلاتن = ۱۱۰۱
فعول بضم لام = ۰۱۰	مفاعلن = ۱۰۱۰	فعلاتن = ۱۱۰۰
فعول بسکون لام = ۱۰	مفاعیل بضم لام = ۰۱۱۰	فاعلات بضم تا = ۰۱۰۱
فعل = ۱۰	مفاعیل بسکون لام = ۱۱۰	فاعلات بسکون تا = ۱۰۱
فعلن = ۱۱	مفاعی = فعولن = ۱۱۰	فاعلن = ۱۰۱
	فاعلن = ۱۰۱	فعلن = ۱۰۰
	مفعول بضم لام = ۰۱۱	فعلن = ۱۱

مستفعلن	متفاعلن
مستفعلن = ۱۰۱۱	متفاعلن = ۱۰۱۰۰
مفاعلن = ۱۰۱۰	
مفتعلن = ۱۰۰۱	

مثلاً این بیت را سیلابه کردیم :

بید ل ند ا نم د رکشت ا لفت   جز دل چه کا رم تا بر ند ا رم

۱۱ — ۱۱۰ — ۰۱۱ — ۱۱۰   ۰۱۱ — ۱۱۰ — ۰۱۱ — ۱۱۱۰

چون به جدول فوق نظر کردیم ارکان عروضی آن فعلن فعولن فعلن فعولن حاصل شد ۱۱ — ۱۱۰ — ۱۱ — ۱۱۰

تبصره : باید دانست که نتیجه وزن عروضی و هجائی هر دو یک چیز است اگر کدام بیتی یامصرعی در وزن عروضی دارای سکتگی یابی وزنی میباشد در وزن هجائی نیز بعینه همچنان است این سخن صحیح نیست که بعضی میگویداین بیت یامصرع اگرچه بهوزن عروضی صحیح نمی آیدمگر بهوزن هجائی درست است زیرا وزن هجائی محض صعوبات وزن عروضی را سهل گردانیده نه اینکه امر ناجائز رانیز جائز ساخته میتواند مثلا زمینی را مساحت میکنید خواه به گز خواه به متر خواه به فوت نتیجه باید یک چیز باشد — آری اگر کسی میگوید ما وزن و قافیه را کار نداریم و شعر عصری می سرائیم سخن است جدا گانه .

قافیه

قافیه کلمه ایست که در آخر ابیات آرند (۱) ومدار آن حرف روی است یعنی حرف آخر کلمه مثلا اگر حساب وکتاب را قافیه فرض کنیم هر دو حرف (ب) در آنها روی گفته میشود . وحروفیکه قبل از روی و بعد از روی می آید نیز در شمار قافیه است وملحقات حروف قافیه هشت حرف است واز این قطعه واضح .

قافیه در اصل یک حرف است وهشت آنرا تبع   چار پیش وچار پس این نقطه آنها دائره
حرف تاسیس ودخیل وردف وقید آنگه روی   بعد از آن وصل وخروج است ومزید ونائره

۱ — روی همه حروف الفبا واقع شده میتوانند .

۲ — ردف تنها حروف مد واقع شده میتوانند یعنی الف وواو و یای ساکن که حرکت ما قبل آنها از جنس خود شان باشد مانند : چنان – چنین – چون.
و هرگاه بعد از ردف دو حرف ساکن آید بعضی ساکن دوم را ردف زائد گویند وبعضی داخل روی شمرده وآنرا روی ..... نامند .
چنانکه در (یافت تافت) و (دوست وپوست) و (ریخت و بیخت) واو مجهول را با واو معروف اگر ردف کنند جائز است همچنین بای مجهول را بایای معروف چون :

---

۱ — قافیه کلمه ایست که در ابیات بی ردیف جایش در آخر مصرع باشد چون کلمه اعتبار و چنار درین بیت :

مدعی گو لاف جوهر زن ندارد اعتبار   همچو شمشیری که میسازند از چوب چنار

ودر بیت دارای ردیف جای قافیه قبل از آن است چون کلمه سر بسر ودگر که درین بیت قبل بازی بازی که ردیف است آمده :

درین عالم که باشد کار و بارش سر بسر بازی   زکار عشقبازی نیست شیرینتر دگر بازی

پیمانه چاره‌ء سر پرشور میکند | آتش علاج خانه زنبور میکند
دلم زلذت بیداد عشق سیر مباد | چو مرگ داغ محبت دوا پذیر مباد

۳ — حرف قید — حرف ساکن است که بی فاصله قبل از روی می آید.
چون : ابر — صبر — ختم — شتم — وجد — مجد — برد — سرد — بزم — رزم — اسم — قسم — حشر — نشر — عقل — نقل — ذکر — فکر — بلخ — سلخ — امر — تمر — نهر — شهر — حیف — سیف.

واختلاف قیدها اگر قریب المخرج باشند جائز است مانند بحر و شهر.

چه مصر و چه شام و چه بر و چه بحر | همه روستا بند و شیراز شهر

۳ — تاسیس تنها الف است که قبل از روی بیاید و میان او و روی یکحرف فاصله میباشد که انرا دخیل میگویند بعباره‌ء دیگر تاسیس را دخیل لازم است چنانکه در (خاور — یاور) و (جاهل — کاهل) و (تغافل — تجاهل).

الفها تاسیس و واو و ها و فا دخیل اند واختلاف دخیل جائز است چنانکه تغافل را با تجاهل قافیه سازند.

و از تاسیس صرف نظر کردن نیز جائز است چنانکه تغافل را با بلبل وخاور را با گوهر قافیه سازند.

و حروفیکه بعد از روی می آید و اختلاف شان جائز نیست نیز چهار اند.
۱ — وصل که بدون فاصله بعد از روی می آید چنانکه در ین بیت:
شب که در بستم و مست از می نابش کردم | ماه اگر حلقه بدر کوفت جوابش کردم
شین ضمیر در آخر ناب وجواب وصل است.

وحروف وصل عموماً یای مصدری و یای تنکیر و خطاب و نسبت ولیاقت وضمیر غائب ومخاطب ومتکلم وهای مختفی ونون مصدری میباشد واز امثله ذیل واضح است.

کباب وصالم خراب است حالم — زغم چون ننالم فغان ازجدائی
اسیر تو صیاد بیرحم گردم — چو آزاد کردی چرا پر شکستی
بربند دیده یکسره از نیک و بد که نیست — جزروی خوب یار درین عصر دیدنی
دل زارم ندارد آرزوی غیر ازین چیزی — که یار ازدر درآید بانگاه الفت آمیزی
جهانی رابحسرت سوخت این دنیای بیحاصل — چه یاقوت وکدامین لعل آتش در بدخشان
ای شاهد قدسی که کشد بند نقا بت — وی مرغ بهشتی که دهد دانه و آبت
شدم پیر وهمان درحلقه دام هوس گیرم — ندانم چون کنم یاران علاج حرص بیپیرم
ای همچو پری ازمن دیوانه رمیده — صد بار مرا دیده و گویا که ندیده
دانی که چیست دولت دیدار دوست دیدن — در کوی او گدائی برخسروی گزیدن

۲ — خروج حرفیست که بوصل پیوندد چنانکه در دیدمت و پرسیدمت حرف (ت) خروج است.

ومانند بردمش وخوردمش که میمها وصل وشینها خروج اند چنانکه درین دو بیت.

آنکه از مردمک دیده وطن ساختمش — قدرنشناخت چواشک از نظر انداختمش
خاک نشینی است سلیمانیم — دست برد افسر سلطانیم

۳ — مزید حرفیست که بخروج پیوندد مانند: بردیمش ، خوردیمش
٤ — نائره حرفیست که پس ازمزید آید مانند شین در لفظ بردستمش و ، خوردستمش.

وهرچه بعد از نائره آید درحکم نائره است مثل بردستیمش ، خوردستیمش اما آنچه بیشتر معمول ومروج است همین وصل وخروج است واستعمال مزید ونائره نادر است.

حرکات حروف قافیه

وآن شش است چنانکه ازین بیت معلوم میشود :

رس واشباع است وحذو ای نیک رای   باز توجیه است و مجری و نفاذ

۱ – مجری حرکت روی است که وقت پیوستنش بوصل میباشد .

۲ – توجیه حرکت حرف ما قبل روی است در صورتیکه خود روی ساکن باشد واختلاف توجیه جائز نیست مگر در صورتیکه روی به‌سبب پیوستن بحرف وصل متحرك گردد چون :

نیامد ذرا یام او برد لی   نگویم که خاری که برگ گلی

زیرا اگرحرف روی ساکن باشد دل را باگل قافیه ساختن خیلی بدنما و ناجائز است.

۳ – حذو حرکت ماقبل ردف وقید را گویند و اختلاف حذوی که باقید باشد جائز است آنهم در صورت متحرك بودن روی مثل :

گر سوز دلم یك نفس آهسته شود   ورزد درون راه نفس بسته شود
در دیده از ان آب همیگردانم   تا هرچه نقش تست آن شسته‌شود

اما اختلاف حذوی که با ردف باشد جائز نیست.

٤ – ٥ – رس فتحه حرف ماقبل تاسیس است واشباع حرکت حرف دخیل و اختلاف اشباع محض در صورتی جائز است که روی متحرك باشد .

ای پادشاه وقت چووقت فنا رسید   تونیز با گدای محلت برابری
مردی گمان مبر که بسر پنجه است وزور   بانفس اگربرائی دانم که شاطری

در تاسیس وقوع اختلاف ممکن نیست زیرا ماقبل الف همیشه مفتوح میباشد.

٦ – نفاذ حرکت وصل را گویند که از اتصالش بخروج عارض میگردد و حرکت خروج و مزید نیز نفاذ گفته میشود ونائره همیشه ساکن است.

عیوب قافیه

۱ ــ غلو: و غلو انست که روی یکجاساکن و دیگر جا متحرك باشد ـ مثل:

صلاح کار کجا ومن خراب کجا　　ببین تفاوت ره ازکجاست تا بکجا

۲ ــ تعدی: وان عبارت از یکجا ساکن و دیگرجا متحرك بودن حرف وصل است.

۳ ــ اقوا وان اختلاف توجیه است و پیشتر گفتیم که جائز نیست جزدر صورت متحرك بودن روی.

٤ ــ اکفا وعبارتست از اختلاف روی که اصلا جائز نیست اما بعضی گفته اگر قریب المخرج باشند جائزاست مانند لب وگپ و لبس واثاث چنانکه درین بیت ولی طواف:

چون الف عریانم ای صاحب اثاث　　نی لباسم نه لباسم سه لباس

٥ ــ اختلاف ردف: و در فارسی قطعاً جائز نیست مگردرعربی جائز است که مثلا جمیل را با نزول و منیر را باحضور قافیه سازند.

٦ ــ اختلاف حرف قید اگر قریب المخرج باشد چندان عیب نیست مانند اینکه عمر را با شعر قافیه سازند مثل:

همه دانند که این کس درهمه عمر　　نکرده هیچ قصد گفتن شعر

۷ ــ اختلاف اشباع درجائیکه روی مقید باشد چنانکه عاقل را باتجاهل قافیه سازند.

۸ ــ اختلاف حذو مثلا نور را با جور قافیه کنند واین‌سه عیب را سناد گویند.

۹ ــ ایطا یا شایگان وآن عبارت است از تکرار کلمه در قافیه ودوقسم است خفی و جلی:

ایطای خفی انست که تکرار کلمه در ان ظاهر نباشد چنا نکه دانا را با بینا قافیه کنند.

ایطای جلی که تکرار کلمه دران ظاهر باشد واین بد ترین عیوب است مانند اینکه دردمند را باحاجتمند قافیه سازند وستمگر را باافسونگر ویا ران را با دوستان وسیمین را با زرین و گلها را باباغها چنانکه در این دوبیت:

بکن رحم بر حال این مستمند — که ازعمر و روزی شوی بهره مند

ازدوماهی سربگیر وبرسر ماهی بزن — این معما گر ندانی لاف دانائی مزن(۱)

ردیف

ردیف کلمه مستقلی را گویند که در بعضی ابیات فارسی بعد از قافیه می آید اسم ظاهر و ضمیر منفصل و کلمه رابطه وفعل وبعضی اسمای استفهام وعلامه مفعولی (را) ودیگر کلمات مرکب از اینها همه صلاحیت ردیف شدن را دارند چنا نکه در ابیات ذیل میبینید.

با شد پسند خاطران نازنین حنا — یاران نهید درکف او بهترین حنا

نمانده دلبر دلجوی در وطن بیتاب — سفر ضرور شدا کنون برأی من بیتاب

هوس نماندز بس عشق آن نگارم سوخت — خوشم که شعله این شمع خارخارم سوخت

ای هد هد صبا به‌سبامی فرستمت — بنگر که از کجا بکجا می فرستمت

ترک من چون جعد مشکین گرد کاکل بشکند — لاله را دل خون شود باز ار سنبل بشکند

فصل خط رخساره یار است ببینید — ای اهل نظر جوش بهار است ببینید

پنجه اش از نگار گلگون است — دلم از دست یار پر خون است

آن بیوفا که شرح غمش راقیاس نیست — لطفی بهیچگونه از او التماس نیست

---

(۱)— این معما باسم حسن است وقتیکه از کلمات حوت—سمک— نون که نامهای عربی ماهی میباشند حرف اول شانرا جمع کنیم «ح س ن» حاصل میشود.

دوعالم ظلم برپامیکند چشم فرنگ او　　خدا دیگر مسلمان را نیندازد بچنگ او

دل هوش باخته جمع شدز فسون موسی وطور تو　　بکنارت از تو شنیده ام همه جا فسانهٔ دور تو

دل خون شد از امید ونشد یاریار من　　ای وای بر من و بر دل امیدوار من

ای کمندجان شکنج زلف پیچان شما　　خانه مردم خراب از چشم فتان شما

جائز است که بیشتر حصه مصرع ردیف واقع شود چنانکه درین رباعی :

من درغم هجر ودل بدیدار توخوش　　تن درغم هجر ودل بدیدار توخوش

تاکی چشمم سرشک حسرت بارد　　اندرغم هجر ودل بدیدار توخوش

در رباعی فوق (ام وتن) قافیه و(در غم هجر ودل بدیدار توخوش) ردیف واقع شده — و درمصرع چهارم لفظ (اندر) را بد و پاره کردن (ان) را قافیه ساخته و (در) را جزء ردیف گردانیده .

* * *

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۱۶	شد ه	شد هء
۱	۱۱	مختی	مختفی
۲	۱	صغرا	صغری
»	۲۱	تغیراتی	تغییراتی
٤	٦	فعالاتن	فعلاتن
»	۱۵	مفعو	مفعولا
۵	۱	ز،	از
»	٤	فاعل	فاعیل
»	۱٤	مستفلان	مستفعلان
»	۲	گوش	گوش‌و
»	۲۲	ممنعی	معنی
٦	۳	تغیر	تغییر
»	٤	تغیر	تغییر
»	۵	مفاعیل	مفاعیل بضم لام
»	۸	مفعرل	مفعول
»	۸	فعولن	فعلن
»	۱۲	تغیر	تغییر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦	١٣	تغیر	تغییر
»	٢٢	منسرخ	منسرح
٧	٢٢	مجتس	مجتث
»	٢	بجز	بحر
»	٥	فارسی	فارس
١١	٥	فاعلی	فاعلن
»	٨	دوبار	دوباره
١٣	١٤	مشتقان	مشتاقان
١٤	٤	اکثرا	اکثر
»	٢١	گریه	گریی
»	٢١	خنده	خندیی
١٥	٣	مفاعلعن	مفاعلن
١٧	١٩	فاعلن	فاعلن
١٨	٢	تشکام	تشنکام
»	١٣	زفرشو	زفرشی
١٩	٦	خط ها	خط هاله
»	٧	لبی تو حا	لبی تحا
»	٩	مهی تو با	مهی تبا
٢٠	١٠	مفاعلن مفاعلن	مفاعلن مفاعلین
»	١٤	مفاعیل	مفاعیل و
٢١	٣	آ هتم	اهتم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۱	٤	آ هتم	ا هتم
»	۱۲	کسی نیست	کس نیست
»	۱۳	ناخون	ناخن
»	١٤	نماند است	نمانده است
۲۲	۱	د لبری	دلبر
»	٦	یکبه	بکابه
»	٦	نبایه	نیاید
»	۱۹	نوع	نوعی
»	۱۱	روو	رو
»	١٤	مفاعلاتن	فاعلاتن
٢٤	٦	نمنای	تمنای
۲۵	۱۹	نامه	نامهء
۲٦	۱۰	خوشنما	خوشنوا
۲۷	۲	بیخشا	بیخشای
»	٤	یرحا	یبرحا
»	۹	پای	پایی
»	۱۳	اکثراً	اکثر
»	۱۸	مینگارند	مینگارم
۲۸	۷	بی دل ما	یی دل ما
»	۲۰	ابروی	ابروئی
۲۹	۱۹	مستبغ	مسبغ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۱	۱۸	خویش	خویش و
۳۲	۷	مسرع	مضرع
۳۳	۸	صلی	صلیبی
«	۱۹	مستفعل	مستفعلن
۳٤	۸	فاعلا ن تن	فاعلاتن
۳۵	۲۲	سه ساکن	ساکن
»	۱۰	سلیب	سیلاب
۳٦	۱	رهی	هی
»	۳	مقیدو	مقید
»	۵	صنما	صنما ۱۰۰
»	۵	مفاعیلن ۱۰۰	مفاعیلن ۱۱۱۰
»	۱۷	عروض	عروضی
۳۸	۱۰	به شما رید	بشمارید
»	۱٦	راه	را
»	۲۵	سخن	سخنی
٤۲	۵	بد خشان	بدخشانش
٤٤	۲۰	ابطا	ابطاء

